

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه هشتم، ۱ مهر ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه/بورس /جایگاه بورس در ساختار معاملات

1- حدیث اخلاقی (نشانه‌های اهل بهشت)

حدیثی که امروز محضران تقدیم می‌شود، از کتاب ارشادالقلوب مرحوم دیلمی است:

امام حقایق، امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «انسان‌های بهشتی، چهار نشانه دارند.» مستحضرید وقتی انسان، نشانه‌های گروهی یا خصوصیتی یا طریقه‌ای را کشف کرد، راحت‌تر می‌تواند به طرف آنها راهنمایی شود؛ همان‌طور که در آیه شریفه دارد که: ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [1].

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «این علامت‌ها، ما هستیم [2].»

حضرت فرمودند: برای اهل بهشت، چهار نشانه است؛ «إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ. وَجَهٍ مَنبَسُطٍ وَ لِسَانٍ فَصِيحٍ وَ قَلْبٍ رَحِيمٍ وَ يَدٍ مَعْطِيَةٍ [3].» سبحان‌الله! چقدر اوصاف عجیبی است.

1.1- نشانه اول: خوش‌رویی

(1) اولین خصلت را حضرت فرمودند: اینها، انسان‌هایی هستند که روی بازی دارند و ﴿عَبُوسًا قَمَطْرِيًّا﴾ [4] نیستند. اینها وجه منبسط دارند. وجه منبسط، جذبه دارد. و جذبه، دیگران را مجذوب می‌کند. و اهل بهشت، این حالت را دارند؛ پس اگر کسی در دنیا وجه منبسط داشت، ان‌شاء‌الله نشانه اهل بهشت را دارد.

1.2- نشانه دوم: زبان گویا و فصیح

(2) اهل بهشت، زبان‌شان گویا است؛ مغلق نیست. برای همین، بزرگان توصیه می‌کنند که کسانی که با علم و اصطلاح علمی سر و کار دارند، سعی کنند اینها را با زبان گویایی مطرح کنند. ایام دفاع مقدس است. شهدا و امام راحل، روح‌شان شاد باشد. شما فرمایشات امام رضوان‌الله‌علیه را ملاحظه کنید. در عین حالی که با یک عظمت و صلابت بیان می‌شود و با عمق است، ولی خیلی روان است. حتی تفسیر سوره مبارکه حمد را طوری می‌گفتند که عوام می‌فهمیدند و خواص می‌پسندیدند. این از نشانه‌های اهل بهشت است.

سعی کنیم پیچیده حرف نزنیم. من یک موقعی به دوستان می‌گفتم: هنر یک عالم این است که همانند یک مادر باشد. مادر، غذاهای زُمخت را می‌خورد، ولی به جای آن، شیر و غذای روان به بچه تحویل می‌دهد. انسان بهشتی، زیانش گویا است.

1.3- نشانه سوم: مهربانی

3) قلب رحیمی دارد. امروز در درس تفسیر عرض کردیم رحیم، یعنی کسی که مهرش، همیشگی و گسترده است. محبتش، زودگذر نیست؛ مداوم است. انسان بهشتی، قلب رحیمی دارد. سعی کنیم قلب رحیم را در خودمان پیاده کنیم. تمرین کنیم. اگر با محبت انس بگیریم، در دل، غیر محبت، راه پیدا نمی‌کند.

1.4- نشانه چهارم: سخاوت

4) خصلت چهارم که خصلت عجیبی است: بهشتی‌ها، ید معطیه دارند؛ دست دهنده دارند، نه دست گیرنده.

اینها نشانه‌های انسان‌های بهشتی است.

جمع ما بحمدالله متیمن به فضیلت سادات هست. کسی شوخی می‌کرد، ولی حرف متین و خوبی بود. یک موقعی با عده‌ای شوخی کردیم و گفتیم: فرق سید با شیخ این است که سادات، ید معطیه دارند. رسول مکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم فرمودند: دست گیرنده نسبت به دست دهنده، عقب‌تر است. دست گیرنده، مقامش پایین‌تر است؛ دست دهنده، مقامش بالاتر است. ان‌شاءالله خداوند تبارک‌وتعالی، به ما توفیق دهد که این خصلت‌ها را در خودمان پیاده کنیم.

لسان فصیح، چه ارتباطی با آن سه مورد دیگر دارد؟

می‌خواهند بفهمانند که بهشتی‌ها، جذبه دارند. و زبان، نقطه ارتباطی است. همین جا هم، به تمرین نیاز دارد؛ چون می‌خواهیم با مردم سر و کار داشته باشیم. مردم از ما می‌پسندند که صریح باشیم و هر حرفی نزنیم و مراقب باشیم.

2- خلاصه جلسه گذشته

بحمدالله رب العالمین در مباحث گذشته، ما بورس را به اصطلاح خودشان معنایش عرض کردیم. تاریخچه‌اش، تقدیم حضورتان شد. از تاریخ و وضعیت الآن بورس گفتیم. ما بورس را، بازار یا نماد یک بازار می‌دانیم و جایی می‌دانیم که در آنجا، سهام و اوراق و کالاهای مختلف، خرید و فروش می‌شود.

با عباراتی که تقدیم شما شد، ما به این نتیجه رسیدیم که بورس، داخل در متجر و تجارت و مکاسب اصطلاحی خودمان است. و چیزی، خارج نیست. البته به این جهت هم مستحضرید که مکاسب هم، یا مکاسب محله است، یا مکاسب محرمه. معمولاً مکاسب را هم، آقایان مانند شیخ، از محرمه شروع می کنند.

3-تاریخچه معاملات

ما تاریخچه بیع و خرید و فروش را، قدیمی می دانیم. نه اینکه تاریخچه این بورس، قرن ۱۵ باشد. تاریخهای مختلف، به اوج و حضیض می باشد. ولی ما اصل معاملات را، به تعاملات بشر می دانیم. از اولین روزی که بشر، یعنی حضرت آدم (علیه السلام) و حوا (علیها السلام) روی زمین آمدند، اینها اهل نیاز بودند. و نیازشان آنها را به داد و ستد، وادار کرد. این، تاریخچه معاملات است. تاریخچه معاملات، به داد و ستد بشر اولیه است؛ و این داد و ستدها هم مختلف بود.

3.1-مرحله اول:

اولین مرحله، مبادله اعیان بود؛ کالا به کالا؛ کسی گندم داشت و شخص دیگر چیز دیگری داشت؛ مایحتاج خود را می خواستند برطرف کنند؛ این ما یحتاج، اینها را وادار به تعامل تجاری کرد.

3.2-مرحله دوم:

بعدا با این مشکل، برخورد کردند - بشر دنبال رفع مشکل است - اولاً، شاید همه در معامله کالا به کالا، لزومی نداشته باشند؛ مثلاً همه، گندم یا جو نیاز نداشتند. مشکل دیگر که برخورد کردند، این بود این کالاهای حجیم است و نگهداری و تعاملش، مشکل است. به این فکر افتادند، اینها را تبدیل به کالاهای سبکتر کنند. با عامل دوم، انسانها و بشر، رو به توسعه بودند و کثرت کیفی و کمی معاملات، مورد توجه همه انسانها و دولتها بود. پس می توانیم بگوییم: دولت و ملت و حاجت دولتها و ملتها به این کشیده شدند که جایگزینی، برای معاملات کالی به کالی صورت بگیرد. همان که بشر را به ضرب سکه وادار کرد. - جالب است و با تأمل عرض می کنم؛ چون تاریخش را با دقت دنبال کردم. - برای حفظ کالاهای افراد، برخی سلاطین و برخی اشخاص حقیقی، انگشترهایی را که داشتند، حتی با بعضی از رنگهای گیاهان یا رنگ درختها که سبز بود، عصاره آنها را می گرفتند؛ مثلاً در تاریخ قدیم، از عصاره درخت گردو زیاد استفاده می کردند. اینها علامت گذاری می کردند. و حتی روی سنگها می زدند؛ چون کاغذ نبود. با این روش مبادلات می کردند. کالی به کالی، تبدیل به حواله های منقش شد.

3.3-مرحله سوم:

و بعد از ضرب سکه دیدند، نیاز دارند با طلا و نقره مبادله کنند و طلا و نقره را سکه زدند. بعد، به ضرب سکه‌های اصطلاحی تبدیل شد. بعد دیدند طلا و نقره هم مسکوک باشد، و قیمت‌گذاری و وزن داشته باشد.

3.4-مرحله چهارم:

و بعد به معاملات حواله‌ای تبدیل شد. دیدند جنس‌ها را نمی‌توانند جابه‌جا کنند؛ حتی خود درهم و دینار، سنگین شد. کم‌کم به حواله‌جات، و حواله‌جات مافی‌الذمه تبدیل کردند. مثلاً در تاریخ داریم، در برهه‌ای از زمان، یک مهر و دو مهر، و یک سکه و دو سکه بود؛ یک تَن به این قدر، دو تن به این قدر؛ معاملات، این جور انجام می‌شد.

بشر مواجه شد که تاجرها چطور در سفر، بارها را ببرند. قبل از بعثت رسول مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، مبادلات حضرت خدیجه (سلام‌الله‌علیها)، با دنیا بود. یک موقعی ما در یکی از شهرهای سوریه رفتیم در زیرزمینی که کالاهای زمان حضرت خدیجه (سلام‌الله‌علیها) مبادله می‌شد. رفتیم دیدیم در زیرزمینی که آن زمان حفر می‌شد، در آن تونل‌ها و انبارهای زیرزمینی و خانه‌ها و تجارت‌خانه‌های زیرزمینی، گاهی می‌شد که دو تریلی از کنار هم رد می‌شدند. از این مطلب معلوم می‌شود که حاجت بشر، نیاز امروز و دیروز نیست.

تاریخ مبادلات به جایی رسید که کثرت حجم مبادلات عظیمه و خطیره، بشر را وادار به این کرد که امور صغیرالحجم با ارزش زیاد، تأسیس کند. و رشد کرد تا تبدیل شد به حواله‌جات ورقی و حواله‌جات ذمی.

4-جایگاه بورس در تاریخ معاملات

و ما الآن بورس را، نماد تجارت پیشرفته می‌دانیم که قلیل‌الحجم و کثیر‌الحاجة است. به‌خصوص، بین کشورهای مختلفی که رواج دارد.

5-تعریف بیع در مکاسب

ما در بحث بیع که مطرح کردیم و تقدیم به حضورتان شد، دیروز عبارت صاحب جواهر را خواندیم. امروز، عبارت مرحوم شیخ را تقدیم می‌کنم. مرحوم شیخ در بحث مکاسب - همان اوایل کتاب بیع، روح‌شان شاد که چقدر با حساب و کتاب این بحث را بیان کردند - ایشان می‌فرمایند:

«کتاب البیع و هو فی الأصل کما عن المصباح: مبادلة مالٍ بـمالٍ). اگر این جور باشد، بیع، مبادله مال به مال است. یعنی چیزی که ارزش دارد، با چیزی که ارزش دارد، مبادله می‌شود. - و ما در بورس هم، همین مباحث را داریم. مهمترین مباحث در مکاسب و کتاب‌های فقهی ما بیان شده. ما باید اینها را در نوآوریهای فقهی مان استنباط کنیم. در روایات ما هم بیان شده است. - بعد می‌فرمایند):

6- لزوم اختصاص معوض به اعیان و عدم جواز معوض قرار گرفتن منافع مگر با مسامحه

ثم قال و الظاهر اختصاص المعوض بالعين، (ایشان می‌فرمایند: معوض، باید عین باشد - البته این نظر ایشان است - اگر این جور باشد، اگر معوض ما عین نبود، بیع نیست و حتی گاهی وقت‌ها، شاید باطل باشد.) فلا يطلق البیع علی إبدال المنافع إلا مجازا و لا مسامحة). اگر روزی ما خانه‌ای داریم و بگوییم منفعت خانه را به شما می‌فروشیم، این خرید و فروش نیست، مگر مجازا.

به نظر ما، اختصاص معوض، به اعیان نیست. اگر خیلی هم با شیخ مدارا کنیم، می‌گوییم: شاید زمانی اختصاص معوض، به اعیان بود. ما این را، تمثیل می‌دانیم، نه تخصیص. بعد، عبارت ایشان این است (کالتعبیر ببیع خدمة المدبر و بیع سکنی الدار و بیع أراضی الخراجیة).

(مرحوم شیخ، سه مثال می‌زنند: یک کسی با عبدی مکاتبه کرده که اگر پول خودت را بیاوری، آزاد می‌شوی. او کم‌کم کار می‌کند و پول می‌آورد و به این ترتیب، آزاد می‌شود. به این عبد، مُدَبِّر می‌گویند. این منفعت است؛ عین نیست. یا بیع سکونت دار، یا اراضی خراجیه که مالک نیست.) ثم قال هذا بالنسبة إلى المعوض. أما العوض، فلا یخلو من الأمور الأربعة [5] «عوض می‌تواند عین باشد، یا منفعت باشد، یا عمل حر باشد، یا حقوق باشد».

ادامه عبارت را حتما ملاحظه کنید که آیا حق، قابل خرید و فروش است یا خیر؟

7- تقسیم بندی ابواب فقه بر مبنای میرزای نائینی رحمه الله

مرحوم میرزای نائینی رحمه الله در کتاب مکاسب و بیع، ج ۱، ص ۸۲، ایشان تعلیقه‌ای بر مکاسب شیخ دارند - خدا رحمت کند مرحوم شهید مطهری رحمه الله استاد ما و مجتهد زمان شناس. ایشان، تعبیر خوبی در درس‌ها داشتند. ایشان می‌فرمودند: برخی حواشی، جایگاهش در متن متون است، اما در حواشی مطرح شده است؛ مانند: حاشیه میرسید شریف جرجانی. این سید نازنین که در خیلی از علوم، تبحر داشت؛ صرف میر، منطبق کبری، منطبق میر، نحو میر. حاشیه ایشان، تبدیل به متن شد - این عبارتی که من از مرحوم میرزا نقل می‌کنم و همه‌اش را می‌خوانم، واقعا حاشیه‌ی عجیبی است. ایشان با تخصص اصولی

و فقهی‌شان، با دقت ساختار فقه را بستند. شما دقت کنید تا ببینیم بورس، در کدام یک از این ساختارها قرار می‌گیرد.

7.1- اشاره به تقسیم قدماء

« کتاب البیع الخ وینبغی أن نحقق أولاً أن البیع مندرج في أي باب من ابواب الفقه فاعلم انهم (فقهاء) قسموا الفقه الى عبادات ومعاملات و احكام) پس فقه را به سه قسم، تقسیم کردند بعد فرمودند:»

7.2- تقسیم عبادات بر مبنای میرزای نایینی رحمه الله

والعبادة تطلق على معان: (الاول): ما يتوقف صحته على اتيانه بقصد القرية). يك عبادة است که جز به قصد قربت، آورده نمی‌شود؛ مثل: نماز و روزه (وهذا هو العبادة بالمعنى الاخص (الثاني): ما يؤتى به يقصد القرية ولو لم تكن صحته منوطة باتيانه كذلك). الآن زكات و خمس بايد به قصد قربت، پرداخت کند (وهذا هو العبادة بالمعنى الاعم. (الثالث)): سومين عبادت (الوظائف التعبدية المقررة للمكلفين مما لا يتوقف على انشاء اصلا). يعنى وظايفى كه بر مكلفين است كه متوقف بر انشاء نيست. (وهذا اعم من المعنى الثانى). ويشمل مثل القضاء والشهادات والمواريث ونحوها (قضاء و شهادات و مانند آن، جزء حقوقى است كه بايد انجام شود)

7.3- تقسيم معاملات بر مبنای میرزای نایینی رحمه الله

و المعاملة أيضا تطلق على معان: (الاول): مالا يتوقف صحته على اتيانه بداعي القرية. وهو المعاملة بالمعنى الاعم المقابلة للعبادة بالمعنى الاخص. سواء لم يكن متوقفا على الانشاء، أو توقف من جانب واحد، أو من جانبين. (الثاني): ما يتوقف على الانشاء مطلقا، ولو من جانب واحد وهذا اخص من الاول). ايقاعات، در اين قسم واقع می‌شود. ((الثالث): ما يتوقف على الانشاء من جانبين وهذا اخص من الثانى أيضا لانحصاره بالعقود.

7.4- تقسيم عقود بر مبنای میرزای نایینی رحمه الله (عقود اذنى و عقود عهدى)

7.4.1- عقود اذنى و اقسام آن (وكالت، امانت و ...)

ثم إن العقود، تنقسم الى اذنية وعهدية. والمراد بالاذنية، ما يتوقف على الاذن حدوثا وبقاء، بحيث يرتفع بارتفاع الاذن، ولو لم يعلم به المأذون، كالوكالة الاذنية والأمانة و نحوهما. وفي ادراجها في العقود، مسامحة. لان العقد عبارة عن العهد المؤكد ولاعهد في العقود الاذنية. لان قوامها انما هو بالاذن فقط. وانما ادرجوها في العقود، لمكان اشتغالها على الايجاب والقبول.

وعلى هذا، فلا يشملها عموم اوفوا بالعقود تخصصاً لا تخصيصاً). خيلي تعبير جالبى دارد كه آيا جابى كه اذن دارد، يا ندارد، اطلاق عقد به آن بكنيم يا نكنيم؟ (و إنما قيدنا الوكالة بالإذنية)، در بورس خيلي از معاملات، معاملات با وكالت است (الإخراج ماكان منها مندرجا تحت العقود حقيقة. وهى التى تشتمل على شرائط العقد، على ما قرر فى محله. ويترتب عليه عدم بطلانها بمجرد رجوع الموكل. بل يتوقف على بلوغ الرجوع عن الاذن الى الوكيل،) مثلاً در بورس اگر به كارگزار اذن داد و ورقه هاى كارگزار را امضاء كرد، اينها وكالت است)

7.4.2- عقود عهدي و اقسام آن (تعليقي و تنجيزي)

والمراد بالعقود العهدية، هي ما تشتمل على العهد والالتزام. وهى تنقسم الى تعليقية وتنجيزية.

7.4.2.1- عقود تعليقي

والمراد بالتعليقية، (آيا در بورس، قراردادى كه مى بندد، معلق است، يا منجز است؟ و معلق و منجز بودنش تا كى است؟ عبارت ايشان در ساختار معاملات و ساختار فقه، خيلي مهم است (ماكان المُنشأ معلقاً على أمر كالجعالة)، بعضى از اقسام بورس، جعاله است. من در كلمات بزرگان، خيلي تفحص كردم. ولى به عظمت تعليقه ايشان، ندیدم. خيلي منقح و منجز و منسجم و مختصر، همه مسائل عقود و معاملات و عبادات را ايشان بيان كردند (بناء على كونها من العقود. لامن الايقاعات). بنا بر اينكه جعاله، از عقود باشد، نه ايقاعات (وكذا المسابقة والمرامة والوصية. والمراد بالتنجيزية، ما لم تكن كذلك).

7.4.2.2- اقسام عقود تعليقي و تنجيزي و تقسيمات هريك

وكل واحد منهما، ينقسم الى تمليلية وغير تمليلية. والتمليلية أيضاً، تنقسم الى ما يتعلق بالاعيان والى ما يتعلق بالمنافع). همه اينها ساختار بورس است. همه اينها را برداريد، عنوان بورس را بگذاريد. بورس، گاهى منفعت است، گاهى عين است، گاهى سهم است، گاهى كالای نفتى است، گاهى كالای غير نفتى است، گاهى طلا است، گاهى نقره است و همه اينها).

7.4.2.2.1- عقود معوضه متعلق به اعيان (مانند: بيع و صلح)

وكل واحدة منهما اما معوضه أو غير معوضه). آيا ما در بورس، معامله غير معوضه داريم يا نه؟ بايد بحث شود (فالمعوضه المتعلقة بالاعيان، مثل الصلح والبيع). صلح و بيع، مى تواند معوضه باشد. ما در بورس، آيا به نحو بيع بايد پيش برويم، يا به نحو صلح؟ اگر به نحو بيع پيش برويم، لوازم مختلفى دارد. ما اگر به نحو بيع پيش برويم، خيار مجلس و خيار شرط چطور

پیش می‌آید؟ یا اگر روزی حیواناتی در بورس معامله شد، شاید در دنیای غرب باشد، حیوانات نادر یا غیر نادر، مثل گله‌ی گوسفند را به مزایده یا مناقصه بگذارند، آیا خیار حیوان دارد؟)

7.4.2.2.2- عقود غیر معوضه متعلق به اعیان (مانند: هبه)

و غیرالمعوضه المتعلقة بها كالهبة؛ سواء كانت معوضة أو لا وسواء كان العوض، شرطاً فيها أو لا. فإن الهبة هي التملك بلا عوض. وإنما العوض في المعوضة منها بأزاء التملك. بمعنى انها تملك بأزاء تملك، لا مبادلة مملوك بمملوك. ولذا لا تقع بلفظ وهبتك هذا بهذا بل هذا تعبير عن البيع بلفظ الهبة). اینکه آیا هبه به مثل وهبتك هذا بهذا، صحیح است یا خیر؟ باید در هبه بحث شود (و فی وقوع البيع به كلام يأتي تحقيقه. والغرض هنا بيان أنه ليس بهبة. بل هو بيع مردد بين الصحيح والفساد. بناء على اعتبار الالفاظ الحقيقية في العقود، وعدم وقوعها بالالفاظ المجازية والمشاركة بالاشترك اللفظي أو المعنوي، أو عدم اعتبارها، بل وقوعها بكل لفظ دال على المقصود، ولو بالقرينة). بحثی است در بیع که آیا باید به لفظ مخصوص باشد، یا نه؟ و آیا اصلاً معاملات، نیاز به لفظ دارد، یا نه؟ معاطات، تا کجا معتبر است؟ الآن معاملات در بورس، معاطات است؟ لفظ ندارند، ولی خرید و فروش انجام می‌دهند (ولافرق في الهبة في ما ذكرنا بين ما كانت مشروطة بالعوض. كما إذا قال وهبتك هذا بشرط أن تهبني ذلك أو لم يكن. بل وهبه المتهب شيئاً ابتداء بعوض هبته. وان كان بينهما فرق من وجه آخر. وهو جواز الرجوع وعدمه). آیا می‌توانیم بعضی از معاملات بورس را جزء هبه قرار دهیم؟ لذا ساختار معاملات، خیلی دقیق است که باید رعایت شود. یا می‌فرمایند: علامه خیلی از معاملات را در باب امانات لحاظ کرده است. یا در باب رهن است؛ اگر این جور باشد، آیا می‌شود پولی در مقابلش بگیریم؟ اگر این جور باشد، خیلی از معاملات، غیر شرعی می‌شود (.حيث لا يصح الرجوع في الاول. ويصح في الثاني، ما لم يهبه المتهب، على تفصيل فيهما موكول الى محله.... بعد ایشان می‌فرمایند...: ولجل هذه المناسبة أدرجها العلامة (قده) في باب الامانات، كما يمكن ادراج الرهن أيضا فيها بتلك المناسبة. لكون العين المرهونة امانة في يد المرتهن. كما يمكن ادراجه في باب الدين أيضا لكونه من ملحقاته.

7.4.2.2.3- عقود غیر معوضه متعلق به منافع

وأما غير المعوضة المتعلقة بالمنافع، فكالعارية. بناء على أن تكون تملك المنفعة، لا باحتها. وإلا فتندرج في العقود الاذنية،

7.5- جایگاه بیع در تقسیمات مرحوم نایینی از عقود

(فقد تحصل) أن البيع من العقود التنجيزية التمليلية المعاوضة المتعلقة بالاعيان). حالا سهم، عين است، یا عين نیست؟ ما بگوئیم بنابر مبنای کسانی که می گویند در بیع، باید تبادل اعیان باشد، در این صورت معاملات بورس، اشکال پیدا می کند و بیع نیست و باید با عقود دیگر درست کرد؛ لذا خیلی بحث بورس، راحت نیست.)

7.6- فرق بین بیع با صلح

ثم إن الفرق بينه (بيع) وبين الصلح الواقع على الاعيان، مما لا يخفى). آیا مبادله مال بمال است؟ یا التسالم علی مال است؟ حالا کسی که وارد بورس شده و شخصی را وکیل کرده است، در واقع، کارگزاران معامله می کنند. و آنها، معامله الکترونیکی می کنند. ما چطور می توانیم اینها را در ابواب فقهی مان قرار دهیم؟ ((وتوضیحه) أن الصلح، عبارة عن حقيقة واحدة. وهي التسالم المعبر عنه بالفارسية (با هم برآمدن)). می توانیم در بورس بگوئیم کسی که مبادله می کند، اینها با هم تسالم دارند؟)

7.7- اقسام تسالم

لكن ما وقع عليه التسالم يختلف). تسالم گاهی وقتها بر سهم است، گاهی بر اوراق بهادار است، گاهی بر مدت است و گاهی نسبه است، یا عکس است. بحث ربا در اینها، چطور است؟ بحث خمس آن، چطور است؟)

فقد يكون التسالم على مبادلة العين بالمال. فيفيد (الصلح) فائدة البيع). صلح، مثل بیع می شود. گاهی خیلی از معاملات بورس را با عنوان صلح باید درست کنیم. با هیچ عنوان دیگری نمی شود درست کرد (و.و آخری یكون على مبادلة المنفعة بالمال، فيفيد فائدة الاجارة. وثالثة يقع التسالم على تملك العين من غير عوض، فيفيد فائدة الهبة). آیا کسی که در بورس خرید و فروش می کند و گاهی پولش را در اختیار کارگزار می دهد، می شود گفت به او هبه می کند تا او هر کار می خواهد انجام بدهد. بعد پول و عوض به او بدهد، یا ندهد؟ یا در قرارداد ضمن عقد، چیزی بگیرد؟ (و رابعة يقع على اباحة المنفعة. فيثمر ثمرة العارية). گاهی نه به کارگزار، تملیک عین داده تا بیع شود، نه تملیک منفعت داده تا اجاره شود، نه تملیک عین بدون عوض باشد، تا هبه شود؛ بلکه اباحه ی منافع داده است. اگر این طور باشد، این عاریه است؛ مثل این که من پولی به شما بدهم و بگویم که از آن استفاده کنید، این عاریه می شود. پس خیلی عنوان های عجیبی شد: بیع، صلح، هبه و عاریه شد.)

7.8- عمومیت صلح نسبت به بیع و وقوع صلح بر حقوق

وبالجملة فالصلح حقيقة اخرى، مغايرة مع البيع. و يكون أوسع من حقيقة البيع). ما می توانیم در معاملات گسترده الکترونیکی، سهام و اوراق قرضه و اوراق بهادار و کالا و بقیه چیزهایی که معامله می شود، بگوییم به حقیقت گسترده تر از بیع نیاز داریم و آن صلح است (بل مع کل معامله یفید فائدتها. ولذا يقع علی الحقوق، بل علی اسقاط الحقوق أيضا [6]»).

8- نتیجه بحث

رضوان الهی بر مرحوم نایینی. بعد می توانیم بگوییم این معاملات، بر حق وارد می شود. بر ملک وارد می شود. ما در رساله ای که در تفاوت حق و ملک داشتیم، آنجا کاملاً زوایا را بیان کردیم. ما عرض مان این است که این عبارت ایشان را در این ساختار، ملاحظه کنید. با این خصوصیات، ما بورس را تا دیروز، تحت عنوان مکاسب و متاجر و تجارت داخل کردیم. ما با توجه به تعلیقه مرحوم نایینی - که بعضی از جاهایش قبول داریم و بعضی جاهایش را قبول نداریم، و ما ساختار فقه را بر اساس انس انسان با خدا، با خودش، با دیگران، با طبیعت و ... قلمداد کردیم و تقسیم کردیم - باید ببینیم بورس، جزء کدام معاملات است؟ جزء بیع است یا نیست؟ و این، خیلی نکته مهمی است که شاید بشود این حرف زد که ساختار بورس، کماً و کیفاً، أوسع است. شاید در عناوین مختلفه ای، ورود پیدا کند. و ما تداخل هم، مانع نمی دانیم.

[1] سوره نحل، آیه ۱۶.

[2] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۱۶، ص ۹۱.

[3] إرشاد القلوب، الدیلمی، حسن بن محمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

[4] سوره انسان، آیه ۱۰.

[5] انوار الفقاهة (کتاب البیع)، مکارم الشیرازی، الشیخ ناصر، ج ۱، ص ۹.

[6] کتاب المكاسب والبیع، الاملی، الشیخ محمد تقی؛ تقریر بحث المیرزا النائینی، ج ۱، ص ۸۱.